

فصلنامه مطالعات سیاسی
سال هفتم، شماره ۲۷، بهار ۱۳۹۴
صفحات: ۱۹۷-۲۲۰
تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۷؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰

اشاعه هنجارهای حقوق بشری از چشم انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل (مطالعه موردی: دکترین مسؤولیت حمایت)

دکتر حسین مفیدی احمدی*

چکیده

این مقاله در پی بررسی اشاعه هنجارهای حقوق بشری از چشم‌انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل با مطالعه موردی دکترین مسؤولیت حمایت است. به نظر می‌رسد پنج سازوکار اصلی اشاعه هنجارهای حقوق بشری عبارتند از: «اجبار» به معنای تحمیل قانونی یا فیزیکی؛ «خردگرایی ابزاری» که به تاثیر گذاری بر محاسبات سود ارجاع می‌دهد؛ «تقلید» به معنای استفاده از ایده‌ها و هنجارهای رفتاری هم‌تایان برای حل مشکل و افزایش مشروعیت؛ «خردگرایی هنجاری» که به فشار اجتماعی (نه مادی) ارجاع می‌دهد و «اقناع» به معنای مداخلات گفتمانی غیر زورگویانه برای توسعه فهم‌های مشترک و تغییرات هنجاری. همچنین بررسی اسناد مختلف مرتبط با دکترین «مسؤولیت حمایت» نشان می‌دهد که رژیم‌های حقوق بشری بیشتر بر سازوکارهای اقناعی، داوطلبانه و پیشگیرانه مبتنی بر درونی کردن هنجارهای حقوق بشری برای مدیریت بحران‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تاکید می‌کنند و این رژیم‌ها کمتر بر سازوکارهای اجباری در مراحل اولیه بحران متمرکز می‌شوند.

کلید واژه‌ها

اجبار، اقناع، هنجارهای حقوق بشری، مسؤولیت حمایت، نظریه‌های روابط بین‌الملل.

* selnocs@gmail.com

* دکتری روابط بین‌الملل و پژوهشگر مهمان پژوهشکده مطالعات خاورمیانه، تهران، ایران

مقدمه

در دهه‌های پایانی سده بیستم شاهد صعود مفهوم حقوق بشر به عنوان یک مساله مهم بین‌المللی بودیم. این مساله تا حد بسیاری برآمده از پایان جنگ سرد، توسعه رژیم حقوق بشری سازمان ملل متحد و نیز گسترش سازمان‌های مردم‌نهاد بین‌المللی فعال در عرصه حقوق بشر بود. می‌توان گفت پایان جنگ سرد شرایط را برای اشاعه هنجارهای حقوق بشری و بروز «بهار حقوق بشری» در عرصه بین‌المللی فراهم کرد. نشانه بروز این تغییر نیز افزایش شمار دولت‌های لیبرال دموکرات در آسیا و آمریکای لاتین و همچنین روند در حال صعود پذیرش استانداردهای حقوق بشری توسط کشورهای غیر لیبرال^۱ بود. با این همه، روند یاد شده با فراز و نشیب همراه بوده است. رویارویی بازیگران نظام بین‌الملل با مقوله «جنگ علیه تروریسم» که برآمده از رویدادهای مرتبط با حملات یازده سپتامبر به آمریکا بود، پیچیدگی‌های اشاعه هنجارهای حقوق بشری را عیان ساخت. در این دوره شاهد نقض گسترده استانداردهای حقوق بشری به بهانه مقابله با تروریسم توسط دولت‌هایی بودیم که تا پیش از آن اشاعه‌دهندگان اصلی هنجارهای حقوق بشری بودند. از سوی دیگر، نفس شکل‌گیری عملیات‌های تروویستی در گستره جهانی بیانگر عمق نیافتن فرهنگ حقوق بشر در عرصه روابط بین‌الملل است.

صعود و سکون مفهوم حقوق بشر، نظریه‌های روابط بین‌الملل را نیز با معمای جدیدی تحت این عنوان که «هنجارها و استانداردهای حقوق بشری چرا و چگونه اشاعه می‌یابند؟» مواجه ساخت. در پاسخ به این معما بسیاری از نظریه‌های جریان اصلی به ویژه واقع‌گرایی و طیف نظریه‌های خردگرا، با عنایت به اینکه این صعود را بیشتر در راستای منافع قدرت‌های هژمون و یا محاسبات هزینه-فایده دولت‌ها به‌عنوان مهمترین بازیگران نظام بین‌الملل تحلیل می‌کردند، سازوکارهای اشاعه این ایده‌ها را نیز تحمیل و یا ایجاد رژیم‌های حقوق بشری پاداش‌دهنده و یا تنبیه‌گر خاطیان حقوق بشر معرفی می‌کردند. حال آنکه با گذشت زمان روشن شد که فرایند پایبندی دولت‌ها به هنجارهای حقوق بشری بسیار پیچیده تر از آن چیزی است که نظریه‌های جریان اصلی قادر به تبیین آن‌ها باشند. چرا که این هنجارها همانگونه که از نامشان بر می‌آید به جهت ارتباط با انسان، تنها با تمرکز بر فرایندهای بین‌ذهنی اشاعه و درونی کردن آن‌ها و نیز

۱- به عنوان مثال چین در سال ۱۹۹۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (ICCPR) را امضاء کرد.

سازوکارهای تحول نهادی باید مورد توجه قرار گیرند و این مساله ای است که از دسترس طیف نظریه‌های اثبات گرا خارج است.

در این پژوهش در ابتدا مهمترین ابعاد مفهوم حقوق بشر از منظر نظریه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه انگاری مورد واکاوی قرار می‌گیرد و سپس سازوکارها و روش‌های مختلف اشاعه هنجارهای حقوق بشری از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل بر شمرده می‌شود. در ادامه پژوهش همچنین با بررسی موضوعی دکترین «مسئولیت حمایت» این پرسش که «دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی با استفاده از کدام سازوکارها موفقیت بیشتری در احترام، اشاعه و درونی کردن هنجارهای حقوق بشری خواهند داشت» مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. این مساله از آنجا اهمیت می‌یابد که چالش‌ها و مخاطرات گسترده‌ای که «مداخله بشر دوستانه» در عرصه بین‌المللی در پی داشته است مناظرات و مباحثات پر دامنه ای را در میان سیاستمداران، طرفداران حقوق بشر و پژوهشگران حقوق و روابط بین‌الملل در خصوص کارآمدی و نتیجه مداخلات نظامی که با اهداف بشردوستانه صورت می‌گیری به همراه داشته است.

گفتار اول: ابعاد مختلف مفهوم حقوق بشر از منظر مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل

پیش از آنکه سازوکارها و روش‌های مختلف اشاعه هنجارهای حقوق بشری را از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل مورد توجه قرار دهیم در ابتدا مهمترین ابعاد مفهوم حقوق بشر (مبانی اخلاقی، جایگاه و موقعیت نهادها در اشاعه حقوق بشر و جایگاه حقوق بشر در سیاست خارجی کشورها) را از منظر نظریه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه انگاری به عنوان مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد واکاوی قرار می‌دهیم.

واقع‌گرایان به صورت کلی نسبت به مفهوم حقوق بشر نامهربان هستند. دنیای واقع‌گرایان دنیایی است که در آن تعهدات و قواعد بین‌المللی به‌طور منظم نقض می‌شوند و موافقت‌نامه‌ها ی گذشته تا زمانی که برای طرف‌های قرارداد سودمند باشند و یا برای پایبندی به آن‌ها عامل زور موجود باشد مورد احترام واقع می‌شوند. از منظر واقع‌گرایی، حقوق بشر صرفاً بخشی از واژگان نظام بین‌الملل مدرن و ابزاری در خدمت قدرت‌های نظام بین‌الملل برای تحقق اهداف تجاری آن‌ها و یا حتی تغییر رژیم‌های سیاسی است. به زبان دیگر گرچه اشاعه حقوق بشر در مجموعه اهداف و منافع ملی دولت‌ها گنجانده می‌شود ولی اهداف دیگری در پشت این

لفاظی‌ها نهفته است و تشویق به پایبندی به قواعد حقوق بشری به سادگی روشی برای مخفی کردن پیگیری منافع خودخواهانه دولت‌ها است.

لیبرالیسم از منظر تاریخی مهمترین چالشگر واقعگرایی بوده است. با وجود اینکه رهیافت‌های مختلفی از لیبرالیسم در رویارویی با مفهوم حقوق بشر وجود دارد ولی ایده اصلی این نظریه آن است که انسان دارای حقوقی اساسی چون آزادی بیان، رفتار عادلانه در روند قضایی و برابری سیاسی در قوانین اساسی کشورها است. به باور لیبرال‌ها، تقسیم بشریت به کشورهای با حاکمیت‌های مستقل در زمانی که قصد تعبیه اصول اخلاقی جهانی وجود دارد مشکلات خاصی را به وجود می‌آورد. دو پاسخ برای رفع این معضل توسط این رهیافت ارائه شده است. نخستین پیشنهاد گسترش «منطقه لیبرال»^۱ است تا حکومت‌های خودکامه کمتری در جهان وجود داشته باشند. دومین پیشنهاد تقویت نهادهای بین‌المللی با هدف تاثیرگذاری آن‌ها بر احترام کشورهای عضو به حقوق و کرامت انسانی است.

سازه انگاری به عنوان روش تفکر درباره رابطه بین هنجارها و منافع، بر خلاف واقعگرایی و لیبرالیسم، معتقد است که هیچ تنش ضروری بین منافع دولت‌های دارای حاکمیت و مبانی اخلاقی مرتبط با ارتقاء و حفاظت از حقوق بشر وجود ندارد. نقطه نظری مهم این رهیافت، طبیعت تکوینی^۲ واقعیت سیاسی بین‌المللی و توجه آن به این مساله است که دولت‌ها چگونه توسط هنجارها و ارزش‌های مشترک ساخته می‌شوند. درک پویایی گسترش حقوق بشر از منظر سازه انگاری مهم است. به اعتقاد سازه انگاران، حوزه بین‌المللی از مجموعه‌ای از انتظارات و قواعد درباره چگونگی رفتار بازیگران بر ساخته شده است. در حالی که منطق مسلط تاریخی واقعگرایی تنها یک شکل از رفتار بین‌المللی را نشان می‌دهد، سازه انگاران استدلال می‌کنند که این نظم بین دولتی به وسیله ظهور ارزش‌های جهانی دگرگون می‌شود. در این چارچوب، حفاظت از حقوق بشر به صورت جدایی ناپذیری به هدف اخلاقی دولت‌های مدرن تبدیل می‌شود و همچنین به منطق غالبی بدل می‌شود که به نهادها و سازمان‌های قدرت و اقتدار بین‌المللی در مقابل واحدهای مستقل جغرافیایی، صلاحیت و اقتدار اعطا می‌کند (Tim & Hanson, 2012:63-65)

1. Liberal zone

2. Constitutive

اشاعه هنجارهای حقوق بشری از چشم انداز نظریه‌های روابط بین‌الملل...

مهمترین ابعاد مفهوم حقوق بشر از منظر نظریه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری به صورت جدول زیر خلاصه می‌شود.

جدول (۱): ابعاد مختلف مفهوم حقوق بشر از منظر مهمترین نظریه‌های روابط بین‌الملل

نظریه و رهیافت	مبانی اخلاقی حقوق بشر	جایگاه و موقعیت نهادها	حقوق بشر در سیاست خارجی
واقع‌گرایی	منطق خودیاری Self-help در یک جهان آنارشیک به معنای آن است که حقوق بشر مفهومی لوکس و تشریفاتی است. ادعای حقوق بشر جهانی بخشی از بازی منافع ملی است.	نهادهای بین‌المللی ضعیف هستند و حقوق بشر متکی به اراده دولت‌ها باقی مانده است.	حقوق بشر در شرایطی که بتوانند قدرت نسبی دولتی را افزایش دهند ابزار مفیدی خواهند بود و در شرایطی که در برابر منافع حیاتی دولتی قرار گیرند باید رها شوند. استفاده از زور برای رعایت ارزش‌های حقوق بشری همواره غیر مسؤولانه و متکی بر منافع است.
لیبرالیسم	حقوق بشر گسترش حقوق مسلم و «طبیعی» است. دولت‌ها موظف به رعایت این حقوق هستند و اگر موفق به عمل به این وظیفه نشوند حاکمیت آن‌ها زیر سؤال می‌رود.	رژیم‌های حقوق بشری (قواعد غیر رسمی) و نهادها (به عنوان مثال شورای حقوق بشر سازمان ملل) برای نظارت بر پایبندی به قواعد حقوق بشری حیاتی هستند و گرچه به صورت کلی نهادها در مقایسه با دولت‌ها ضعیف و دولت‌ها گاهی «متقلب» هستند ولی به عنوان مثال قانونمندی درون اتحادیه اروپا بدان معنی است که تعهدات اعضاء از نظر قانونی الزام آور هستند.	اشاعه هنجارهای حقوق بشری به صورت جدایی ناپذیری به ارتقاء دموکراسی و حکمرانی خوب (Good Governance) وابسته است و تا زمانی که ارزش‌های حقوق بشری درون نهادهای دولت محور بین‌المللی جاسازی نشوند با دوام نخواهند بود.

<p>ادعای رئالیستی اولویت منافع ملی به وسیله سازه انگاری مورد پرسش قرار گرفته است. منافع مورد ادعای سازه انگاران محصول هویت و ارزش‌های یک دولت یا یک منطقه است.</p>	<p>نهادهای مهم هستند ولی فرایند جامعه پذیری و اقتناع در نقش آفرینی هنجارها نقش بنیادین دارند.</p>	<p>بنیاد حقوق بشر، اجماع مشترکی است که در میان بازیگران و نهادها در جامعه جهانی و بین‌المللی وجود دارد. این هنجارها نه یک فضلت «طبیعی» بلکه یک تعهد به وجود آمده بیناذهنی هستند.</p>	<p>سازه انگاری</p>
--	---	--	--------------------

گفتار دوم: سازوکارهای مختلف اشاعه هنجارهای حقوق بشری

۱- اجبار^۱: در این سازوکار، بازیگران به سادگی ممکن است چاره‌ای جز قبول یک ایده نداشته باشند چرا که در صورت نقض آن ایده با تهدید و یا خشونت فیزیکی مواجه می‌شوند (Borzel & Risse, 2008:9). به عنوان مثال در یک رژیم و یا نهاد بین‌المللی، قدرت‌های بزرگتر ممکن است به تهدید قطع رابطه با دولت‌های ضعیف‌تری که به یک استاندارد و یا هنجار خاص رفتاری پایبند نیستند اقدام کنند. به عنوان شاهد مثال می‌توانیم به تعلیق زیمبابوه از عضویت در اتحادیه کشورهای مشترک‌المنافع^۲ به جهت وخیم شدن شرایط حقوق بشری این کشور در سال ۲۰۰۲ و یا تهدید به تحریم‌های اتحادیه اروپا علیه اتریش زمانی که حزب دست راستی و افراطی «آزادی» در سال ۲۰۰۰ به دولت ائتلافی این کشور پیوست اشاره کنیم.

برای اینکه در یک رژیم بین‌المللی از جمله رژیم حقوق بشری، اشاعه هنجار توسط سازوکار اجبار اتفاق بیفتد چند شرط لازم است. نخست اینکه یک دولت هژمون یا گروهی از دولت‌های قدرتمند وجود داشته باشند تا به صورت معتبری بر دیگر دولت‌ها برای پایبندی به هنجار فشار وارد آورند. این مساله مشروط به این است که این کشورها از درجه‌ای از قدرت موثر برخوردار باشند که بدون همکاری دولت هدف نیز قادر به پیگیری منافع خود باشند. دوم اینکه دولت یا دولت‌های تحریم کننده خاطی، به حد کافی نسبت به مساله مورد نظر حساس باشند تا ریسک به خطر انداختن رابطه همکاری خود را با دولت هدف به منظور حمایت از یک استاندارد رفتاری خاص بپذیرند. سوم اینکه مزایایی که کشور هدف برای عضویت در نهاد و یا رژیم بین

1. Coercion
2. Commonwealth of Nations

المللی به دست می‌آورد از هزینه‌های مرتبط با اجرای تغییرات رفتاری مورد انتظار بیشتر باشد (Greenhill, 2010:9-10).

۲- **خردگرایی ابزاری:** سازوکار دوم اشاعه ایده‌ها از جمله ایده‌های حقوق بشری، تاثیر گذاری بر محاسبات سود بازیگران از طریق ارائه مشوق‌های مثبت و منفی است. بازیگران یا به دنبال ترویج ایده‌های خاصی هستند که منافع فردی آن‌ها را محقق کند - منافی چون دسترسی به یک بازار جدید- و یا به دنبال اجتناب از هزینه‌ها هستند. به‌عنوان مثال با تثبیت وضعیت سیاسی کشورهای همسایه خود از اثرات منفی جانبی چون جنگ داخلی در آن کشور اجتناب می‌کنند. در ضمن اشاعه دهندگان ایده می‌توانند دیگر بازیگران را با تاثیر گذاری بر محاسبات سود آن‌ها به انطباق با ایده‌های خود ترغیب نمایند. آن‌ها پاداش‌هایی را مثلاً در قالب کمک‌های مالی و فنی فراهم می‌کنند و یا هزینه‌هایی را از طریق مجازات و یا توانمند سازی بازیگران داخلی که برای انطباق با آن ایده فشار وارد می‌آورند تحمیل می‌کنند. البته در قالب مفهوم «یادگیری ساده» بازیگران با دریافت اطلاعات تازه ممکن است باورهایشان را مثلاً در خصوص بهترین مسیر رسیدن به هدف سیاسی خاص تغییر دهند (Risse, 2008: 10 & Borzel). برزل در مطالعاتش درخصوص اتحادیه اروپا در مدل جاذبه و فشار خود^۱ بر این مساله تاکید می‌ورزد که پایبندی به هنجارهای حقوق بشری اتحادیه اوپا در صورتی ارتقاء می‌یابد که با فشارهایی از پایین (بسیج بازیگران داخلی) و از بالا (کمسیون اتحادیه اروپا که ممکن است رویه‌هایی را در مقابل قانون شکنی ایجاد کند) همراه باشد (Borzel,2004:13). همچنین این اعتقاد وجود دارد که اندازه و اعتبار مشوق‌های اتحادیه اروپا، هزینه‌های سیاسی داخلی انطباق و یا موقعیت بازیگران دارای حق وتو، انطباق یا عدم انطباق با هنجارهای اروپایی را شکل می‌دهد. در این چارچوب، سازوکار شرط‌گذاری^۲ به‌عنوان یک استراتژی جایگزین که در آن مشوق‌های سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی را مشروط به اعمال هنجارهای اتحادیه می‌کند به‌عنوان موثرترین راه پایبندی به آن هنجارها تعریف می‌شود (Ademmer, 2010:7-8). در این چارچوب اتحادیه اروپا اغلب از روش چماق و هویج برای اعمال فشار بر ترکیه برای توقف نقض هنجارهای اتحادیه استفاده کرده است (Smith,1998). اسمیت شاهد مثال، فشار اتحادیه اروپا به ترکیه برای تبدیل مجازات اعدام رهبر پ. پ. ک به زندان بود. در حوزه سیاست خارجی

1. Pull & Push
2. Conditionality

نیز زمانی که ترکیه در نوامبر ۲۰۰۱ تهدید به ضمیمه کردن قبرس شمالی به خاک خود کرد اتحادیه اروپا هشدار داد که این مساله به صورت برگشت ناپذیری شانس عضویت ترکیه در اتحادیه را نابود خواهد کرد (Moga, 2010:7)

۳- تقلید^۱: این مفهوم در نظریه سازمانی، به معنی تقلید از یک مدل سازمانی خاص به وسیله سایر سازمانها است. به این معنا که سازمانها به ساختن مدل از سازمانهایی که آنها را موفق تر و مشروع تر می‌دانند تمایل دارند. در ارتباط با روابط بین‌الملل، تقلید شامل نسخه برداری از آن چیزی است که سایر بازیگران در یک محیط اجتماعی و در غیاب محاسبه عقلانی انجام می‌دهند. فرایند تقلید در مورد تازه واردان (دولت‌های مستقل جدید الورد به نظام بین‌الملل) بیشتر قابل مشاهده است. چرا که در یک محیط نامشخص و در مقایسه با تحلیل‌های پیچیده تر هزینه- فایده و یا در زمانی که این محاسبات مشکل باشد، روش نسبتاً مناسب تری خواهد بود. بنابراین، پیوستن به یک نهاد بین‌المللی می‌تواند به عنوان یک انطباق رفتاری محاسبه نشده که تصمیم بنیادی یک دولت برای حرکت همراه با جمعیت است در نظر گرفته شود. دو فرضیه زیر از مفهوم تقلید منشأ می‌گیرد:

الف) هرچه تعداد اعضای یک سازمان بین‌المللی بیشتر باشد، احتمال اینکه یک کشور غیر عضو به این سازمان جهانی بپیوندد بیشتر می‌شود.

ب) هرچه یک کشور در نظام بین‌الملل به صورت طولانی مدت تری حضور داشته باشد تاثیر تقلید کاهش می‌یابد (Johnston, 2008:140-147).

سازوکار تقلید به صورت غیر مستقیم باعث اشاعه هنجارها می‌شود. ایده‌ها و هنجارها نه به جهت فشار خارجی بلکه در شرایطی چون عدم قطعیت، شکست سیاسی و نارضایتی از وضع موجود، ممکن است «مسر»^۲ باشند. در این چارچوب بازیگران با نگاهی به سیاستها و قوانینی که به صورت موثری مشکلات دیگران را رفع کرده، به انتقال آن سیاستها و قوانین به عرصه داخلی مبادرت می‌ورزند. این سازوکار گونه ای از «ترسیم درس»^۳ است و در چارچوب عقلانیت ابزاری قابل بررسی است. البته سازوکار دیگری نیز برای تقلید وجود دارد. در اینجا بازیگران به تقلید از دیگران به دلایل هنجاری از جمله افزایش مشروعیت خویش می‌پردازند و

1. Emulation
2. Contagious
3. Lessen-Drawing

یا به سادگی از رفتار همتایان^۱ تقلید می‌کنند چرا که آن رفتار را شایسته فرض می‌کنند (Borzel & Risse, 2008:12).

۴- **خردگرایی هنجاری:** تفاوت این سازوکار - که بیشتر مورد توجه سازه‌انگاری متعارف قرار دارد - با سازوکارهای اجبار و خردگرایی ابزاری، منطق کنش بازیگران در آن است. اگر در این دو سازوکار، بهینه‌سازی و یا حداکثرسازی منافع و یا ترس از هزینه‌های تخطی، به اشاعه ایده‌ها یاری می‌رساند، در خردگرایی هنجاری، این درونی کردن هنجارهای محیط و تلاش بازیگران برای «بیشینه‌سازی موقعیت، اعتبار و پرستیژ» است که باعث اشاعه هنجار می‌شود.

در چارچوب این سازوکار، بازیگران با باورها و نقشینه‌های رفتاری فرهنگ اطراف خود سازگار می‌شوند. آن‌ها برای تغییر رفتارهایشان از طریق فشار همگون‌سازی (اعمال شده توسط دیگران یا خودشان) ترغیب می‌شوند. در واقع تصمیم‌پایندی به هنجارهای اجتماعی در این سازوکار هم بر محاسبات هزینه-فایده استوار است اما بر خلاف فرض نظریه‌های انتخاب عقلانی، هزینه‌ها و فایده‌ها مادی نیستند. آن‌ها هزینه‌های اجتماعی عدم پایبندی و فواید اجتماعی سازگاری با هنجارها و انتظارات گروهی هستند. در این فرایند در حالی که دولت‌ها به صورت داخلی ممکن است برخلاف ترجیحات خود به جهت فشار اجتماعی عمل کنند، (یا شاید با انگیزه‌های خودخواهانه پایبندی را انتخاب کنند) نتیجه نهایی، سطحی از درونی‌سازی هنجارها و یک تغییر در هویت و ترجیحات بازیگران است. بعد از اینکه بازیگران به صورت کامل به عضویت یک جامعه پذیرفته شوند و با استانداردهای مشترک آن سازگار گردند، هنجارها فراهم آورنده کیفیت تضمین شده‌ای خواهند بود که در آن آنچه برای گروه شایسته است برای افراد هم شایسته فرض خواهد شد (Goodman & Jinks, 2004:639-656).

یکی از بهترین مطالعات در این حوزه، تلاش رایس و همکاران اوست. آن‌ها جامعه‌پذیری هنجارهای حقوق بشری را یک فرایند می‌دانند که در آن هنجارها درونی شوند. آن‌ها سه مرحله جامعه‌پذیری، را شامل: ۱- انطباق و چانه زنی راهبردی؛ ۲- ارتقاء آگاهی اخلاقی، استدلال و اقناع؛ و ۳- نهادینه‌سازی و عادی‌سازی می‌دانند. این مراحل از طریق پنج فاز گام به گام و در قالب مدل مارپیچی^۲ عمل می‌کند. مدل مارپیچی به معنای فرایندهای متعاملی است که یکدیگر را مورد تاثیر قرار داده و تقویت می‌کنند. در فاز نخست یعنی فاز سرکوب،

1. Peers

2. Spiral Model

دولت هدف به صورت گسترده ای حقوق بشر را سرکوب می کند. در این حالت گروه‌های مخالف ضعیفند و گروه‌های حامی بین‌المللی، اطلاعات کمی در مورد سرکوب دارند، در فاز دو یعنی عدم پذیرش توسط دولت سرکوبگر، نخستین فعالیت‌های شبکه‌های داخلی و فراملی که برخی از فشارها از جمله تقبیح و شرم‌نامه کردن را اعمال می‌کنند را شاهدیم. اما دولت‌های سرکوبگر حقوق بشر، در پاسخ نه تنها تخطی از هنجارها را انکار می‌کنند بلکه ارزش هنجارهای بین‌المللی حقوق بشر را نیز منکر می‌شوند. در این مرحله این حکومت‌ها اغلب مشروعیت مداخله بین‌المللی را رد می‌کنند و آنرا مداخله در حاکمیتشان می‌دانند. در فاز سه یعنی مصالحه تاکتیکی، فشارهای داخلی و بین‌المللی شدت می‌گیرد و دولت ناقض هنجار، به دنبال تغییرات صوری با هدف فرونشاندن فشارهاست. در این مرحله این دولت ممکن است از مصالحه تاکتیکی ابزاری استفاده کند اما مساله اصلی اینجاست که اگر دولت‌ها آغاز به صحبت کردن در مورد حقوق بشر کنند توقف گفت و گو یا به عقب بازگشتن آن غیر ممکن است. در این مرحله مناظره، در مورد اعتبار هنجارهای حقوق بشری مناظره ای وجود ندارد بلکه تخطی از هنجارها در یک مورد خاص مورد سؤال واقع می‌شود. در فاز چهار یا ورود موقعیت‌های تجویزی شامل امضاء معاهدات، این مناظرات پایان می‌یابد و هیچ بحثی در مورد تخطی وجود ندارد. سرکوب ممکن است در عمل وجود داشته باشد اما یک فرایند آهسته تغییر که به وسیله تجویز هنجارها با ایجاد قوانین جدید قابل تشخیص است، وجود خواهد داشت. در فاز آخر نیز رفتار سازگار با قاعده را شاهد خواهیم بود. از یک چشم انداز شناختی و سازه انگارانه، یک بخش مهم از فرایند که طرح کلی آن توسط رایس و همکاران ترسیم شده است، شامل مشروعیت از طریق پذیرش^۱ و بلاغت یا لفاظی است. این مساله زمانی اتفاق می‌افتد که یک دولت به صورت نادانسته به وسیله استفاده از لفاظی، برای توجیه کنش‌های خود برای شهروندانش، به هنجارهای حقوق بشری مشروعیت می‌بخشد. شهروندان چنین جوامعی راهی برای دانستن اینکه این لفاظی بی‌معناست ندارند. به ویژه اگر این لفاظی همراه با گسترش استانداردهای حقوق بشری باشد که به دولت‌ها اجازه نشان داده شدن به عنوان یک عنصر مطلوب جامعه بین‌الملل را بدهد. در این روش هنجار ممکن است پذیرفته شود و به بخشی از فرهنگ بزرگتر که از طریق فرایند جامعه پذیری اشاعه یافته، تبدیل شود و در حالی که رهبران آینده سرانجام از دل جمعیت جامعه

1. Concession

پذیر شده بر می‌آیند، استفاده از لفاظی به عنوانی یک راهبرد، فراموش شده و هنجارها نهادینه می‌شوند. در این روش هنجارهایی که با لفاظی آغاز شده اند به صورت عمیقی در فرهنگ اجتماعی نفوذ می‌کنند و سرانجام بدیهی فرض می‌شوند حتی اگر یک دولت هرگز در گام نخست چنین خواسته ای نداشته باشد (Risse & Sikkink, 1999).

مدل رایس و همکاران با انتقادهایی مواجه شده است. این مدل با آنکه یک پیشرفت گام به گام از تغییر را تشخیص می‌دهد و اهمیت گفتمان و نقش مرکزی بازیگران غیر دولتی و قوانین را تبیین می‌کند و اینکه شاید بتوان تمام کشورهای دنیا را در یکی از این پنج فاز قرارداد، اما این مدل از برخی نواقص مهم نظری رنج می‌برد. نخست آنکه نگرشی متصلب نسبت به تغییرات دارد. این مدل بر این اعتقاد است که به محض اینکه دولت‌ها استفاده از زبان حقوق بشری و پیگیری روندهای کمتر سرکوبگرانه را آغاز کنند امکان بازگشت وجود نخواهد داشت. حال آنکه این مدل خوشبینانه است و با بسیاری از نمونه‌های تاریخی مطابقت ندارد. ضعف مهم دوم مدل ماریچی، قراردادن رویه‌های سرکوبگرانه در یک بلوک همگن است. به نظر رایس و همکاران، کشورها به صورت مشابهی به سمت انطباق با هنجارها حرکت می‌کنند. بنابراین این مدل به تنوع گونه‌های تغییر و تفاوت میان رویه‌های متفاوتی از تخطی اجازه نمود نمی‌دهد بنابراین توانایی محدودی برای نشان دادن کاهش تخطی از برخی هنجارها دارد که به صورت موازی با افزایش تخطی در برخی دیگر از هنجارها همراه است (Marsh & Payne, 2007).

۵- اقناع: «اقناع یا یادگیری اجتماعی»^۱ سازوکار اصلی جامعه پذیری از منظر سازه‌انگاران انتقادی و تفسیری است. بدین معنا که ایجاد، تفسیر و اجرای هنجارهای بین‌المللی باید در یک فرایند یادگیری اجتماعی یا اقناع اتفاق افتد. از این منظر کنش‌های بازیگران فراتر از صرف بازی نقش عقلانی نگریسته می‌شود. سازه‌انگاران که بر مفهوم اقناع متمرکزند آن را از «نظریه کنش ارتباطی هابرماس» اخذ کرده‌اند. این نظریه مطرح می‌سازد که یک بازیگر شاید در مذاکرات با هدف تغییر افکار دیگران درگیر شود. گفت و گو می‌تواند مردم را برای بازتشخیص موقعیت خود و تصمیم کلی در مورد اینکه کدام اهداف ارزشمند هستند و چه نقشی را باید در زندگی اجتماعی ایفا نمایند متقاعد سازد. بازیگران در اقناع همراه با مذاکره درگیر می‌شوند. بنابراین می‌توانیم پیشنهاد کنیم که تمام مشارکت کنندگان در یک گفتمان، برای اقناع شدن

1. Persuasion or Social Learning

به وسیله استدلال قویتری آمادگی دارند. این رهیافت به صورت درونی، مشارکت کنندگان را به سمت رفتار شایسته تشویق می‌کند. بنابراین اقناع شامل مداخلات گفتمانی غیر زورگویانه ای می‌شود که ممکن است با توسعه فهم‌های مشترک، تغییرات هنجاری را فراهم آورد (Alkoby, 2008:159-160). فینمور و سیکینک اقناع را فرایندی می‌دانند که در آن کنش کارگزار به ساختار اجتماعی، ایده‌ها به هنجارها و ذهن به بینا ذهن تبدیل می‌شود (Finnemore 891 & Sikkink, 1998). به اعتقاد چکل و همکاران، در رهیافت اقناع، مساله فشار سیاسی و یا انتخاب فردی مطرح نیست و این یادگیری و تعامل اجتماعی است که کارگزاران را به سمت پایبندی به تجویزهای هنجاری هدایت می‌کند. این فرایند از تصور یادگیری پیچیده که توسط روانشناختی اجتماعی و شناختی هدایت می‌شود، ظاهر می‌شود. از این منظر، پایبندی دولت‌ها نتیجه یادگیری و مناظره اجتماعی است که موجب تغییر ترجیحات می‌شود. این رهیافت سازوکار انتخاب غیر ابزارگرایانه ای را ارائه می‌دهد که در آن تعامل اجتماعی کارگزاران، یادگیری دو طرفه و کشف ترجیحات جدید، جایگزین محاسبه یک طرفه می‌شود (Checkel, 2003: 553-558) جانستون اقناع را یک ریز فرایند جامعه پذیری می‌داند که شامل تغییر افکار، ایده‌ها و نگرش‌ها در شرایط فقدان زور مادی و غیرمادی است که می‌تواند به دانش عمومی منجر شود یا کنوانسیون معرفتی^۱ - که ممکن است همکارانه باشد یا نباشد- ایجاد کند و یا می‌تواند به یکسان سازی منافع بینجامد. بازیگران ممکن است که اقناع شوند که آن‌ها در واقع در حال رقابت با هم هستند یا آن‌ها در منافع همکارانه مشترکند. فاصله و خلاء میان دلایل پایه ای بازیگران، در نتیجه یک اقناع موفق، برداشته می‌شود. اقناع یک ابزار عمومی در روابط اجتماعی است. انسان‌ها تمایل زیادی به تغییر افکار دیگران در یک مجموعه از راهبردهای نفوذ و تاثیرگذاری دارند جدا از آنکه دیگری را دوست یا دشمن تصور کنند. نظریه ارتباطات معتقد است که تمام تعاملات اجتماعی شامل ارتباطاتی است که بینش‌ها، نگرش‌ها، باورها و انگیزه‌های مردم را تغییر می‌دهد.

به نظر جانستون به رغم آنکه نظریه‌های ارتباطات، روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی از ادبیاتی پیچیده در مورد مفهوم اقناع استفاده می‌کنند اما سه روش اساسی برای اقناع قابل تفکیک است:

1. Epistemic Convention

روش نخست یک فرایند شدید شناخت، تامل و استدلال درباره مضمون اطلاعات جدید است، که به عنوان ریشه مرکزی اقناع به محاسبات متفاوتی از آنچه که یک بازیگر با آن آغاز کرده بود، منجر می‌شود. از این منظر، استدلالی قانع کننده تر است که به صورت سیستماتیک مورد بررسی قرار گیرد و به سایر شناخت‌ها و طرح‌واره‌ها در یک شبکه پیچیده ارتباطات و نشانه‌های شناختی ارتباط برقرار کند. به‌عنوان یک قاعده عمومی، احتمال اقناع و تغییر نگرش‌ها از طریق شناخت، در داخل یک گروه کوچک ولی با تاثیرگذاری زیاد بیشتر است و احتمال تغییر نگرش‌هایی که در ارتباط با ظرفیت دشمنان و یا سایر گروه‌های با تهدید بالا باشد، کمتر است.

در روش دوم یک بازیگر اقناع می‌شود چرا که او تحت تاثیر روابط با اقناع کننده قرار می‌گیرد. در این چارچوب اطلاعاتی که منشا آن در گروه است، متقاعد کننده تر از اطلاعات خارج از گروه است و اطلاعات با منشا مراجع صلاحیت دار شناخته شده فرهنگی (از جمله دانشمندان، رهبران مذهبی و...) متقاعد کننده تر است. این مساله به ویژه برای تازه واردانی که اطلاعات کمی درباره یک مساله داشته و نیازمند راهنمایی هستند واقعیت می‌یابد. بنابراین اطلاعات پذیرفته شده به وسیله اجماع در یک گروه معتبر، متقاعد کننده تر از گروهی است که در مورد تفسیر یک پیام در آن افتراق وجود دارد.

در روش سوم، اقناع کنندگی یک پیام ممکن است یک کارکرد ویژگی‌های خود اقناع شونده باشد. تمرکز بر خصیصه‌های اقناع شونده به معنای نگرش در حالات فردی است که می‌تواند هم موجب تعویق و هم موجب به پیش راندن اقناع شود. این همه بدین معناست که بازیگران هنگام ورود به تعاملات اجتماعی با خود ویژگی‌های پیشینی را به همراه می‌آورند که در تعامل با حالات محیط اجتماعی و سایر بازیگران، آن‌ها را به سمت درجات متنوعی از تغییرات نگرشی هدایت می‌کند. به صورت کلی، اقناع، ترکیبی از هر سه روش فوق است و جداکردن تاثیرات هریک از آن‌ها مشکل است (Johnston, 2003:115-116).

رایس و بورزل در جدول زیر سازوکارها و کنش‌های اجتماعی را از منظر دو گروه اشاعه دهنده و دریافت کننده ایده‌ها و هنجارهای بین‌المللی تقسیم بندی کرده‌اند.

جدول (۲): سازوکارهای مختلف اشاعه ایده‌ها (Börzel & Risse, 2008:9)

سازوکار اجتماعی	اشاعه دهنده ایده‌ها (فرستنده)	گیرنده ایده‌ها
اجبار (قانونی یا تحمیل فیزیکی)	اقتدار اجباری (قانون یا نیروی فیزیکی)	اطاعت، تسلیم
خردگرایی ابزاری (انجام محاسبات سود)	انگیزه‌های مثبت و منفی	- پاداش (اخذ مزایا) - مجازات (اجتناب از هزینه‌ها) - یادگیری انطباقی
خرد گرایی هنجاری	اشاعه ایده‌ها از طریق ایجاد مدل معتبر (فشار هنجاری)	- درونی سازی هنجار - تغییر هویت برای بدست آوردن پذیرش اجتماعی
اقناع	اشاعه ایده‌ها به عنوان مشروع یا درست از طریق ارائه دلیل	- اجماع استدلالی (پذیرش ایده‌ها به عنوان مشروع یا درست) - یادگیری پیچیده - تغییر هویت
تقلید (نفوذ غیر مستقیم) - ترسیم درس (ابزاری) - تقلید (هنجاری)	اشاعه مقایسه و رقابت	- نمایش (پذیرش راه حل سیاسی موثر و کارآمد) - تقلید (بیشتر شبیه شدن به هم‌آلان مربوطه)

گفتار سوم: مقایسه سازوکارهای اقناع و خردگرایی ابزاری از منظر شرایط عضویت و اجرایی کردن هنجارهای نهادهای حقوق بشری

یکی از تفاوت‌های عمده سازوکار اقناع در برابر سازوکار اجبار و خردگرایی ابزاری، رویکرد درون‌گذارانه^۱ آن است. در چارچوب منطق سازوکار خردگرایی ابزاری، توصیه می‌شود که در خصوص عضویت دولت‌های غیر دموکراتیک در نهادها و رژیم‌های بین‌المللی حقوق بشری سخت‌گیری صورت گیرد چرا که این سخت‌گیری، عدم قطعیت این رژیم‌ها را کاهش و کارآمدی آن‌ها را افزایش می‌دهد. حال آنکه در چارچوب منطق اقناع، عضویت کشورهای مختلف در این رژیم‌ها باید تسهیل شود چرا که عضویت فراگیر، هزینه‌های فرائکش را کاهش می‌دهد

1. Inclusive

و فرصت مشورت جمعی و گفت و گو را فراهم می‌آورد. در واقع مزیت اصلی عضویت نامحدود این است که دولت‌های غیر لیبرال را در یک ارتباط قاعده مند درگیر می‌کند و در چارچوب «کنش ارتباطی» و مناظرات باز و سازنده، دولت‌ها را در مسیر درک پیش رونده‌ای از حقوق بشر قرار می‌دهد. مساله بعدی، تصریح قواعد و هنجارهای حقوق بشری است. این اعتقاد وجود دارد که یکی از عمده ترین موانع اشاعه هنجارهای حقوق بشری، ابهام آن‌هاست و بهترین راه تصریح قواعد، مناظره اقناعی دولت‌های مشارکت کننده در رژیم‌های حقوق بشری است.

تفاوت دیگر این دو سازوکار به شیوه‌های عملیاتی کردن و تحقق تعهدات حقوق بشری باز می‌گردد. در سازوکار خردگرایی ابزاری و اجبار، بهترین راه اشاعه هنجارهای حقوق بشری در چارچوب منطق «توافق با دندان»^۱ به معنای استفاده از زور برای تنبیه خاطیان (از جمله توسط دیوان کیفری بین المللی و شورای امنیت سازمان ملل متحد) و یا توجه به ترتیباتی که رعایت حقوق بشر را به منافع اقتصادی و نظامی مرتبط می‌کند (نظیر کمک‌های مشروط نظامی ایالات متحده و یا الزامات حکمرانی خوب وام‌های بانک جهانی) تحلیل می‌شود. حال آنکه از منظر رویکرد اقناعی، رژیم‌های حقوق بشری از دو طریق قادر به تشویق دولت‌ها به اعمال رفتارهای مطلوب هستند. ۱- درگیری سیستماتیک دولت‌ها در مباحث مربوط حقوق بشر و ۲- ترویج و ارتقاء فرصت‌های ساختاری برای شبکه‌های فراملی با هدف تشویق دولت‌ها (یا مخاطبان داخلی مربوطه). در این دیدگاه دولت‌ها قادرند در خصوص پذیرش هنجارها از طریق ترتیبات سازمانی که مبادلات ارتباطی معنا دار میان ذی نفعان را تسهیل می‌کند (مانند سازمان بین المللی کار) و نیز از طریق ابزارهای نوآورانه اقناع تصمیم سازان اصلی داخلی مانند اقدامات کمیساریای عالی سازمان امنیت و همکاری اروپا در امور اقلیت‌های ملی متقاعد شوند. در واقع رژیم‌های حقوق بشری بین المللی به دولت‌ها یاری می‌رساند تا تلاش‌های خود را در چارچوب یک دیپلماسی اقناعی، هماهنگ کنند. در ضمن از منظر سازوکار اقناع، نظارت و گزارش‌های دوره ای نهادها و کنوانسیون‌های حقوق بشری در صورت توجه به حساسیت‌های موجود می‌تواند به تشویق تغییر رفتار منجر شود. به عنوان مثال این راهبردها می‌توانند اطلاعات و راه‌حل‌های مفیدی را تجمیع کنند و یا دولت‌ها را نسبت به نواقص و خطرات بالقوه با هدف مدیریت این مخاطرات آگاه سازند. در این چارچوب، مبادله باز ایده‌ها و تجارب

همچنین می تواند به جدا سازی نقض های ناخواسته و توجیه پذیر تعهدات از موارد نقض فاحش و عمدی یاری رساند. در ضمن نظارت و گزارش باعث تامل بیشتر دولت ها به نقض حقوق بشر می شود که عنصر ارزشمند دیگری در فرایند اقناع بازیگران است. بر این اساس سازمان های بین المللی می توانند محیط های نادری ایجاد کنند که اطلاعات جدید (مثلا درباره نوع و شیوه های نقض حقوق بشر) را به صورت سیستماتیک به ارزش ها و هنجارهای بین المللی مرتبط کنند (Goodman & Jinks, 2004:656-695).

گفتار چهارم: مسؤولیت حمایت دکترینی در راستای اشاعه هنجارهای حقوق بشری

گزارش « کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت دولت »^۱ در خصوص «مسؤولیت حمایت»، سندی محوری در حوزه هنجارهای حقوق بشری است. این سند تکرار تعدادی از اصول اساسی حقوق بشر است: ابتدا اینکه حاکمیت دولت متضمن مسؤولیت است و مسؤولیت اولیه حمایت از مردم برعهده خود دولت است و اگر شواهد روشن نشان دهد که دولتی قادر نیست و یا تمایلی به محافظت مردم خود از آسیب های جدی را ندارد اصل «عدم مداخله» به نفع مسؤولیت بین المللی برای مداخله رها خواهد شد (ICISS Report, 2001: XI).

براساس گزارش این کمیسیون، سه عنصر اساسی «مسؤولیت حمایت» عبارت است از: « مسؤولیت پیشگیری »^۲ از فجایع و سایر موارد نقض حقوق بشر، « مسؤولیت واکنش »^۳ در زمانی که این تخلفات روی بدهد و « مسؤولیت بازسازی »^۴ نهادها و ساختارهای یک جامعه بعد از مداخله برای جلوگیری از وقوع مجدد این فجایع. از بین این سه عنصر، «پیشگیری» از بالاترین سطح اولویت برخوردار است. پیشگیری عبارت از اقداماتی برای افزایش ظرفیت دولت، کمک به تحقق حکومت قانون و درمان نارضایتی هاست. در واقع بر اساس روح گزارش این کمیسیون، اقدامات خواسته^۵ و غیر قهری^۶ در هر دو مرحله پیشگیری و واکنش نسبت به اقداماتی که

1. International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS)

دولت کانادا در سال ۲۰۰۰، این کمیسیون را تأسیس کرد. وظیفه این کمیسیون پرداختن به پرسش های حقوقی، اخلاقی، عملیاتی و سیاسی برای مقابله با بحران ها و منازعات بشری و مواجهه با چالش های مربوط به «دخالت بشردوستانه» بود.

2. Responsibility to Prevent
3. Responsibility to React
4. Responsibility to Rebuild
5. Intrusive
6. Non-Coercive

ناخواسته تر و اجباری تر هستند مرجح هستند. به علاوه این گزارش طیف گسترده‌ای از اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و حقوقی را پیشنهاد می‌دهد. (Tim & Hanson, 2012:71-72) اقداماتی چون دست یابی به یک شیوه مناسب زمامداری در تمامی اشکال آن که در مرکز پیشگیری‌های بلند مدت قرار می‌گیرد. اقدامات سیاسی و دیپلماتیک همچنین می‌تواند متضمن ایجاد سازمان‌های دموکراتیک و ظرفیت سازی، تفکیک قوای اساسی، چرخش قدرت و توزیع مجدد آن، ایجاد حس اعتماد به نفس در میان گروه‌ها و جوامع مختلف، حمایت از آزادی و حکومت قانون، توسعه جوامع مدنی و ابتکارات مشابهی باشد که در چهارچوب امنیت انسانی قرار می‌گیرد. پیشگیری بنیادی همین طور ممکن است به معنای «پرداختن به محرومیت‌ها و نبود فرصت‌های اقتصادی» باشد که این مورد نیز می‌تواند شامل توسعه کمک‌ها و همکاری‌ها برای پرداختن به بی عدالتی‌ها در تقسیم منابع و فرصت‌های مالی، ارتقاء رشد اقتصادی، ایجاد شرایط بهتر برای تجارت، جواز دسترسی به بازارهای خارجی برای کشورهای در حال توسعه، تشویق به اصلاح ساختارهای اقتصادی و کمک‌های فنی برای تقویت سازمان‌ها و ابزارها باشد. همچنین می‌تواند به معنای تقویت حمایت‌های قانونی و تأسیسات قضایی باشد؛ شامل حمایت از تلاش‌ها برای تقویت حکومت قانون، حفظ اتحاد و استقلال قضایی، ارتقاء صداقت و مسؤولیت پذیری در اجراء قانون، ارتقاء پشتیبانی از گروه‌های آسیب پذیر به خصوص اقلیت‌ها و ایجاد فضای حمایتی از مؤسسات محلی و سازمان‌هایی که در جهت ارتقاء حقوق بشر فعالیت می‌کنند (قادری و قربان نیا، ۱۳۹۲: ۲۱۶-۲۱۵).

علاوه بر گزارش «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولتی»، اسناد دیگری نیز در حوزه «دکترین مسؤولیت حمایت» وجود دارد که اولویت ویژه‌ای بر اقدامات غیر قهری و خواسته قائلند:

- ۱- گزارش هیئت عالی رتبه منتخب دبیرکل، با عنوان «جهانی امن تر و مسؤولیت مشترک» که مطرح می‌سازد یک «مسؤولیت حمایت بین‌المللی جمعی» وجود دارد که با مجوز شورای امنیت برای مداخله نظامی به عنوان آخرین راه چاره قابل اعمال می‌باشد.
- ۲- گزارش هشتاد و هشت صفحه‌ای دبیرکل با عنوان «آزادی بیشتر» که تأکید می‌کند جامعه جهانی در پروسه حمایتی خود باید سلسله مراتبی را رعایت کند که می‌تواند از اقدام و تلاش‌های بشردوستانه شروع شود و به عنوان آخرین راه چاره شامل استفاده از قوای نظامی شود.

- ۳- سند پیامد اجلاس جهانی سران^۱، در سپتامبر ۲۰۰۵ که بر مسؤولیت سایر کشورها برای کمک به پیشگیری، پیش از هر اقدام دیگر تاکید می‌کند.
- ۴- گزارش دبیرکل تحت عنوان «به مرحله اجرا درآوردن دکترین مسؤولیت حمایت» مورخ ۱۲ ژانویه ۲۰۰۹، که از یک استراتژی با سه رکن: «مسؤولیت حمایت دولت»، «کمک بین‌المللی و توانمند سازی» و «پاسخ به موقع و قطعی» صحبت می‌شود که اجرایی شدن مسؤولیت حمایت باید در قالب آنها صورت بگیرد (همان: ۲۰۶-۲۰۷).
- خلاصه آنکه بر اساس مفاد بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹ سند اجلاس سران ۲۰۰۵ و مطابق گزارش دبیرکل در خصوص مسؤولیت حمایت در سال ۲۰۰۹، مسؤولیت حمایت بر سه ستون استوار است:
- ستون ۱- مسؤولیت‌های حمایتی دولت در ابتدا عبارت است از مسؤولیت دولت برای حفاظت از مردم چه اتباع کشور و چه دیگران، در برابر نسل‌کشی، جنایات جنگی، پاکسازی قومی، جنایات علیه بشریت یا تحریک موارد فوق.
- ستون ۲- کمک‌های بین‌المللی و ظرفیت‌سازی: چهار شکل از کمک‌های بین‌المللی، ترغیب دولت‌ها به انجام مسؤولیت‌های ستون اول؛ یاری رساندن به دولت‌ها در اجرای این مسؤولیت؛ یاری رساندن به دولت‌ها در ظرفیت‌سازی برای حمایت؛ یاری رساندن به دولت‌هایی که در آستانه وقوع بحران و مناقشه هستند. در گزارش دبیرکل به موارد زیر به عنوان مصداق‌های کمک بین‌المللی اشاره شده است: برنامه‌های ترویج و تقویت حقوق بشر، بازسازی و تحکیم صلح پس از مناقشه، صلح بانی و استقرار پیشگیرانه نیروها بر مبنای رضایت دولت میزبان یا اطراف مناقشه، کمک‌های توسعه‌ای و تقویت حکومت قانون.
- ستون ۳- پاسخ قاطع و به موقع: البته به اعتقاد دبیرکل، آستانه پاسخ تحت ستون سوم از آستانه تلاش‌های پیشگیرانه و ظرفیت‌سازانه تحت ستون دوم بالاتر است. در ضمن از نظر دبیرکل ملل متحد، شورای امنیت، نهاد تصمیم‌گیرنده در خصوص پاسخ قاطع و به موقع خواهد بود و در این زمینه حتی به پنج قدرت دارای حق وتو توصیه می‌کند که از حق وتو برای جلوگیری از پاسخ قاطع و به موقع استفاده نکنند (قوام و روان بد، ۱۳۸۹: ۱۷۹-۱۷۸).

با واکاوی این اسناد روشن می‌شود که تلاش دکترین «مسئولیت حمایت» ارائه یک برنامه دقیق در سه بعد پیشگیری، واکنش و بازسازی و تفهیم مفهومی فراتر از مداخله نظامی بوده است و این دکترین با تأکید بر اولویت برنامه‌های پیشگیری بر بعد مداخله، مسیری متفاوت از مداخله بشر دوستانه در پیش گرفته است. حوزه مداخله نظامی نیز در این دکترین کاملاً محدود به موارد بسیار حاد و بحرانی شده است که تنها بعد از شکست سایر مراحل حمایتی و تحت شرایطی خاص قابل اعمال است. نکته قابل تأمل این است که این تغییر را نباید صرفاً تغییر در ترمینولوژی و جایگزینی واژه «مسئولیت حفاظت» به جای «حق مداخله» دانست. بلکه این تغییر در حقیقت تغییری در چشم انداز و نگاه به اشاعه هنجارهای حقوق بشری و حقوق بشر دوستانه است. نگاهی که بیشتر بر سازوکارهای اقناع مبتنی بر درونی کردن هنجارهای حقوق بشری برای مدیریت بحران‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تأکید دارد تا سازوکارهای مبتنی بر اجبار و تحمیل.

از دیگر سو علاوه بر «دکترین مسئولیت حمایت»، تمرکز مطالعات روابط بین‌الملل و امنیت بین‌الملل بر مفاهیمی چون پیشگیری، مدیریت و حل و فصل منازعات بین‌المللی و نیز توجه نهادها و سازمان‌های بین‌المللی چون سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا، جامعه اقتصادی غرب آفریقا (اکواس) و سازمان امنیت و همکاری اروپا¹ به ایجاد نهادها و سازوکارهای پیشگیری، مدیریت و حل و فصل منازعات، همگی شواهدی بر تقویت تدریجی توجه به روش‌های غیر اجباری، داوطلبانه و اقناعی برای ترویج و تقویت حقوق بشر هستند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش پنج سازوکار اصلی اشاعه هنجارهای بین‌المللی از جمله هنجارهای حقوق بشری از هم تفکیک شدند. در سازوکار اجبار، بازیگران به هنجارهای حقوق بشری پایبند می‌شوند چرا که در صورت نقض آن‌ها با تهدید و یا خشونت فیزیکی مواجه می‌شوند. در خردگرایی ابزاری، تاثیر گذاری بر محاسبات سود بازیگران از طریق ارائه مشوق‌های مثبت و منفی است که باعث اشاعه هنجارهای حقوق بشری می‌شود. در سازوکار تقلید، دولت‌ها در شرایطی چون عدم قطعیت، شکست سیاسی و نارضایتی از وضع موجود، از ایده‌ها و هنجارهای

1. OSCE

رفتاری همتایان شان هم از منظر «حل مشکل» و هم از منظر «افزایش مشروعیت» تقلید می کنند. در سازوکار خرد گرایی هنجاری، این درونی کردن هنجارهای محیط و تلاش بازیگران برای «بیشینه سازی موقعیت، اعتبار و پرستیژ» است که باعث اشاعه هنجار می شود. مسیری که با انطباق و چانه زنی راهبردی آغاز می شود و با ارتقاء آگاهی اخلاقی و نهادینه سازی و عادی سازی هنجارهای حقوق بشری به پایان می رسد. سازوکار اقناع هم شامل مداخلات گفتمانی غیر زورگویانه ای می شود که ممکن است با توسعه فهم های مشترک، تغییرات هنجاری را فراهم آورد. سازوکاری که با ایجاد مناظرات باز و سازنده، دولت ها را در مسیر درک پیش رونده ای از حقوق بشر قرار می دهد.

البته نهادها و رژیم های بین المللی محیط هایی هستند که غالباً مناسبات قدرت و منفعت و نیز مناسبات اقناعی و گفتمانی را به صورت همزمان دارا هستند. در این چارچوب پرسش اساسی از منظر تجربی این نیست که آیا بازیگران فعال در یک نهاد و یا رژیم بین المللی خاص، با توجه به مناسبات قدرت و منفعت رفتار می کنند یا به یک شیوه استدلالی و اقناعی. بلکه پرسش این است که در آن نهاد یا رژیم، کدام سازوکار، کارآمدی بیشتری برای اشاعه هنجارها و قواعد دارد. برای آزمون این پرسش در این پژوهش «دکترین مسؤولیت حمایت» انتخاب شد. دکترینی که بعد از سال ها مناظره و گفتگو جایگزین «دکترین دخالت بشردوستانه» گردیده است. بررسی اسناد مختلف مرتبط با دکترین «مسؤولیت حمایت» به ویژه گزارش «کمیسیون بین المللی مداخله و حاکمیت دولت» موید تمرکز و تاکید بیشتر رژیم های حقوق بشری بر سازوکارهای اقناعی، داوطلبانه و پیشگیرانه مبتنی بر درونی کردن هنجارهای حقوق بشری است. در این چارچوب برای مدیریت بحران های ملی، منطقه ای و بین المللی کمتر بر سازوکارهای قهری و مبتنی بر اجبار در مراحل اولیه بحران تاکید می شود. استفاده مکرر از «واژه ترغیب دولت ها» در این اسناد که واژه ای همراه با اقناع است خود نشانه ای از این رویکرد است. این مساله تا حدود زیادی به روح حاکم بر این دکترین باز می گردد که حاکمیت دولت را متضمن مسؤولیت حمایت و حفاظت از استانداردهای حقوق بشری می داند و صرفاً در صورت عدم وجود اراده و یا توان پایبندی دولت ها به این هنجارها، مسؤولیت دیگر دولت ها را آن هم با برجسته سازی شیوه های اقناعی و توانمند سازی برجسته می سازد. تمرکز این دکترین بر طیف گسترده ای از اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و حقوقی از جمله ظرفیت سازی، حمایت از آزادی و حکومت قانون، درمان نارضایتی ها، تقویت سازمان های

دموکراتیک، تفکیک قوای اساسی، چرخش قدرت و توزیع مجدد آن، ایجاد حس اعتماد به نفس در میان گروه‌ها و جوامع مختلف، توسعه جوامع مدنی، ارتقاء فرصت‌های اقتصادی و اصلاح نهادهای قضایی در این چارچوب قابل ارزیابی است. البته این دکتترین مداخله نظامی را در صورت تصویب شورای امنیت به عنوان آخرین راه چاره قابل اعمال می‌داند. اینجاست که این تغییر رویکردها را نه صرفاً در سطح ترمینولوژی و و جایگزینی واژه «مسئولیت حفاظت» به جای «حق مداخله» بلکه باید تغییری در چشم انداز و نگاه به اشاعه هنجارهای حقوق بشری و حقوق بشر دوستانه دانست.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- امینی، آرمین؛ مفیدی احمدی، حسین (۱۳۸۸). «پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل از چشم انداز نظریه‌های خردگرایی روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۴، صص ۱۴-۱.
- ذاکریان، مهدی؛ مفیدی احمدی حسین (۱۳۹۱). «پایبندی به قواعد نظام بین‌الملل از منظر نظریه‌های هنجاری روابط بین‌الملل»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره دوازدهم، صص ۱۸۴-۱۵۳.
- قادری، سیدمحمدهادی؛ قربان نیا، ناصر (۱۳۹۲). «دکتترین مسئولیت حمایت و تلاش برای مقابله با فجایع انسانی»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره اول
- قوام، عبدالعلی؛ روان بد، امین (۱۳۸۹). «مفهوم مسئولیت حمایت: ارزیابی نقش غرب و جنبش عدم تعهد در شکل‌گیری هنجار جهانی»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۵

ب) منابع انگلیسی

- Ademmer, Esther (2010). **EU Energy Governance in the Southern Caucasus, Does Russia Make a Difference?** Berlin Graduate School for Transnational Studies, in: <http://www.ecprnet.eu/databases/conferences/papers/348.pdf>
- Alkoby, Asher (2008). "Theories of Compliance with International Law and the Challenge of Cultural Difference", **Journal of International Law and International Relations**, Vol. 4, No. 1.
- Börzel, Tanja & Risse, Thomas (2008). The Transformative Power of Europe: The European Union and the Diffusion of Ideas, **Kolleg-Forscherguppe**

- (KFG),in:http://userpage.fu-berlin.de/kfgeu/kfgwp/wpseries/WorkingPaperKFG_1.pdf .
- Borzel, Tanja A. (2004). "Why Do States Not Obey the Law?". **Paper Prepared for Presentation at Arena**, University of Oslo, June 6. in: http://userpage.fu-berlin.de/~europe/forschung/docs/boerzel_hofmann_sprungk_2004.pdf
- Börzel, Tanja A. & Risse, Thomas (2004). "One Size Fits All! EU Policies for the Promotion of Human Rights, Democracy, and the Rule of Law", in: **paper presented for the Workshop on Democracy Promotion organized** by the Center for Development, Democracy, and the Rule of Law, Stanford University, October 4-5, 2004.
- Checkel, Jeffrey; Jupille, Joseph & Caporaso, James (2003). "Integrating Institutions: Theory, Method, and the Study of the European Union", **Special issue of Comparative Political Studies**, v.36, nos. (February/March).
- Finnemore, M. & Sikkink, K. (1998). "International Norm Dynamics and Political Change", **International Organization**, 52(4).
- Goodman, R. & Jinks, D (2004). "How to Influence States: Socialization and International Human Rights Norms", **Duke Law Journal**, in: <http://scholarship.law.duke.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1240&context=dlj>
- Greenhill, Brian (2010). **Norm Transmission in Networks of Intergovernmental Organizations**, University of Washington, in: www.dartmouth.edu/~briangreenhill/dissertation/back-matter.pdf.
- International Commission on Intervention and State Sovereignty (ICISS) (2001). **The Responsibility to Protect**, Ottawa: International Development Research Center.
- Johnston, A. (2003). "Socialization in International Institutions: The ASEAN Way and International Relations Theory", In **International Relations Theory and the AsiaPacific**, Edited by G. John Ikenberry and Michael Mastanduno, 107–162. New York: Columbia University Press.
- Johnston, A. (2008). **China in International Institutions, 1980-2000**, books.google.com.
- Marsh, Christopher & Payne, Daniel, P. (2007). "The Globalization of Human Rights and the Socialization of Human Rights Norms "in: **Brigham Young University Law Review**, Monday, January in:http://findarticles.com/p/articles/mi_qa3736/is_200701/ai_n21033492/?tag=content;coll.
- Moga, T. (2010). "Connecting the Enlargement Process with the Europeanization Theory: the Case of Turkey", **CES Working Papers**, III, (1), in: www.cse.uaic.ro/WorkingPapers/articles/CESWP2010_I1_MOG.pdf
- Risse, Thomas; Stephen C. Ropp & Kathryn Sikkink (1999). **The Power of Human Rights: International Norms and Domestic Change**. New York: Cambridge University Press.

- Sikkink, K. (1998). Transnational Politics, International Relations Theory, and Human Rights", **PS: Political Science and Politics**, pp. 517-523.
- Smith, K.E. (1998). "The Use of Political Conditionality in the EU's Relations with Third Countries: How effective?", **European Foreign Affairs Review**, No. 3, pp. 253-274.
- Tim, Dunne & Hanson, Marianne (2012). **Human Rights in International Relations**, in: <http://socialsciences.exeter.ac.uk/politics/research/readingroom/Dunne-goodhart-chap04.pdf>.

